

بررسی انواع قائم مقام و شرایط آن در حقوق موضوعه ایران

قاسم پور ایمان^۱ / آراز فرجی^۲

* نوع مقاله: ترویجی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۷ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۷

کد مقاله: ۱۲۵۰-۲۴۱۱-JHVMN

چکیده

قائم مقام عبارت است از نایب و جانشین شخصی که در جای شخص دیگر قرار می گیرد و کارهای او را انجام می دهد؛ قائم مقام گاهی برای اجرای اهداف شخصی دیگر و گاهی برای اجرای اهداف خود عمل می کند. قائم مقام در حالت کلی به دو نوع تقسیم بندی می شود که نوع اول قائم مقام عام مثل وارثین متوفی و نوع دوم قائم مقام خاص مثل شخصی که با انعقاد یک قرارداد مالک خودروی شخص دیگری می شود و خودرو به وی منتقل می گردد که در اصطلاح به آن منتقل الیه گفته می شود. قائم مقام کسی است که بالمباشره یا به وسیله نماینده در انعقاد عقد و در ساختار یا تشکیل عقد نقشی نداشته است ولی در نتیجه انتقال حق و تعهد یکی از طرفین به وی، جانشین طرف اصلی شده و از حقوق و مزایای قرارداد بهره مند می شود و در عوض پایبند به تعهدات نیز خواهد شد. گاهی اوقات برخی از نویسندگان حقوقی دو واژه نمایندگی و قائم مقام را به جای یکدیگر به کار می برند ولی این دو واژه مستقل از هم می باشند به نحوی که در نمایندگی، نماینده بنام و به حساب اصیل اقدام نموده و در نتیجه سود و زیان عمل وی متوجه اصیل خواهد بود در حالی که قائم مقام جانشین صاحب حق شده و حق او را با نام و به حساب خود اعمال می نماید. ما در این مقاله بر آن بودیم که با روش توصیفی-تحلیلی انواع قائم مقامی را مورد بررسی قرار دهیم و به این سوالات پاسخ دهیم: مصادیق و مبانی قائم مقام در حقوق ایران چیست؟ اقسام قائم مقام عام و خاص و قلمرو عملکرد آنها در قانون ایران چیست.

واژگان کلیدی: مسئولیت مدنی، ابعاد حقوقی، قائم مقام عام و خاص، نمایندگی، منتقل الیه.

^۱ دانش آموخته دکتری حقوق خصوصی و پژوهشگر حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ایران.

g.pouriman@gmail.com

^۲ دانشجوی کارشناسی حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ایران. (نویسنده مسئول).

arazfaraji45@gmail.com

مقدمه

در فرهنگ های لغت پارسی، قائم مقام را به معنای «جانشین» و «نائب» به کار برده اند. ولی می دانیم از لحاظ حقوقی و به ویژه در بحث قرار دادها و عقد ها، نائب یا نماینده مفهوم خاصی داشته و با معنای مصطلح قائم مقام کاملاً متفاوت است. اصطلاح قائم مقامی در هیچ یک از قوانین تعریف نشده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ۶۹۵) در قوانین نیز هر دو معنای جانشین و نائب دیده می شود چرا که در ماده ۳۵۳ قانون تجارت قائم مقام تجارتي اعم از اقسام نمایندگی است. در تعریف دیگری، قائم مقام شخصی است که جانشین دیگری دارای حقوق و تکالیف می گردد. (شمس، ۱۳۹۲، ۳۲۲) حقوق دانان قائم مقام را به صورت قانونی به دو دسته تقسیم می کنند که دسته اول قائم مقام عام مانند وراث و طلبکار های عادی دیون متوفی که بدون وسیله اند و دسته دوم قائم مقام خاص مانند انتقال گیرنده مال (منتقل الیه). (لنگرودی، ۱۳۸۶، ۲۱۷)

یکی از مسائل حقوق تعهدات قراردادی، بحث قائم مقام می باشد. قائم مقام شخصی است که حقوق و تعهدات شخص دیگر به او انتقال می یابد. قائم مقام در این معنا نه یکی از طرفین عقد است نه نماینده ایشان بلکه شخصی است خارج از عقد که به دلیل انتقال حق و تکلیف یکی از طرفین به وی جانشین طرف اصلی تعهد می گردد و این موضوع بحث در قائم مقامی عام جایی ندارد اما در قائم مقامی خاص جای تأمل و مناقشه دارد. قائم مقام کسی است که مستقیماً در عقد و یا قرارداد مداخله نداشته ولی آثار آن به جهتی از جهات متعاملین به او سرایت می کند و شامل وراث، منتقل الیه و ... می باشد؛ بنابراین قائم مقام جانشین طرف عقد است و آثار عقد اعم از حقوق و تعهدات به او سرایت می یابد و او در جایگاهی قرار می گیرد که قبلاً طرف عقد قرار داشته است؛ اما نمایندگی سمتی است که به موجب آن شخصی به نام و حساب دیگری مبادرت به انجام عمل حقوقی می نماید و از این طریق آثار آن عمل متوجه اصیل می گردد.

به طور معمول قائم مقامان به دو دسته عام و خاص تقسیم می شوند. قائم مقام عام کسی است که به واسطه انتقال تمام یا جزئی از دارایی یکی از متعاقدين، در همه حقوق و تعهدات قرار دادی جانشین از می شود. در حقوق ایران ورثه تنها مصداق این دسته از قائم مقامان هستند. اصولاً هم حقوق و هم تعهدات قرار دادی مورث به همراه دارایی وی به ورثه می رسد جز آن هایی که غیر مالی بوده و یا قائم به شخص متوفی باشند یا انتقال آنها به حکم قانون یا توافق متعاقدين ممنوع باشد. در مقابل قائم مقام خاص شخصی است که به دلیل انتقال مال یا حق معینی، حقوق و تعهدات قرار دادی

انتقال دهنده نیز همراه آن به وی منتقل شده و در این زمینه جانشین ناقل می گردد. در این مورد فقط حقوق و تعهداتی به منتقل الیه خاص می رسد که قبلا به موجب قرار داد له یا علیه انتقال دهنده در رابطه با مال مورد انتقال ایجاد شده و جزو توابع و لواحق آن مال باشند.

جز دیگر قائم مقام که در ماده ۳۹۵ ق.ت.پیش بینی شده است، قائم مقام تجاری است که با توجه به این ماده که بیان می دارد: «قائم مقام تجارتی کسی است که رئیس تجارت خانه او را برای انجام کلیه امور مربوط به تجارت خانه یا یکی از شعب آن نایب خود قرار داده و امضای او برای تجارت خانه الزام آور است. سمت مزبور ممکن است کتبا داده شود یا عملاً».

در نوشتار حاضر، ما ابتدا با روش توصیفی به بررسی انواع قائم مقام و تکالیف آن ها از منظر قانون مدنی و حقوق ایران می پردازیم، و ضمن بیان اهمیت و ضرورت بحث تفاوت قائم مقامی با انواع نمایندگی، موضوعات ذیل توصیف و بررسی می شود. علاوه بر این ما در این تحقیق بر آن خواهیم بود که با روش توصیفی-تحلیلی به این سوالات پاسخ دهیم: مصادیق و مبانی قائم مقام در حقوق ایران چیست؟ اقسام قائم مقام عام و خاص و قلمرو عملکرد آنها در قانون ایران چیست؟

۱- تعریف قائم مقام و وجوه استعمال آن

در حقوق فرانسه قائم مقامی این گونه تعریف شده است: «جانشینی یک شی به جای شی دیگر و جانشینی یک شخص به جای شخص دیگر در یک رابطه حقوقی». (دارویی، ۱۳۸۳، ۱۳) در حقوق این کشور قائم مقامی به عینی و شخصی تقسیم می گردد. در حقوق اسلامی قائم مقامی منحصر در قائم مقامی شخصی (عام و خاص) است و تنها به قائم مقامی قانونی و قراردادی تقسیم می شود زیرا هیچ مبنا، ضرورت و اثری برای تقسیم قائم مقامی به عینی و دینی وجود ندارد. قائم مقامی شخصی خود به قائم مقامی عام و خاص و هر یک نیز به عینی و دینی تقسیم می شوند. قائم مقامی مصطلح و رایج در ادبیات حقوقی همان قائم مقامی شخصی است که متضمن اجرای حقوق و تعهدات توسط شخص جانشین می باشد. قائم مقام در حقوق فرانسه از حیث موضوع به عینی و شخصی و از حیث منشا به قانونی و قراردادی تقسیم شده است.

قائم مقام در لغت به معنای «جانشین» است ولی چون این جانشینی به اشکال مختلفی واقع می گردد، مصادیق و معانی اصطلاحی متعددی پیدا می کند که نیابت هم یکی از آن هاست. ولی می دانیم که از لحاظ حقوقی و به ویژه در بحث قرار داد ها، نائب یا نماینده مفهوم خاصی داشته و نمانده

خود به سه نوع: قانونی، قضایی و قراردادی تقسیم بندی می شود که جلوتر با آن ها آشنا خواهیم شد. ولی معنا و مفهوم قائم مقام با نماینده کاملاً متفاوت است: نماینده در انعقاد عقد شرکت می کند ولی آثار آن عقد که منعقد نموده، به وی سرایت نمی کند؛ اما قائم مقام بدون دخالت در انعقاد عقد یا قرار داد، در معرض سرایت آن قرار می گیرد. قانون گذار در ماده ۲۱۹ ق.م در این مورد بیان می دارد: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم مقام آن ها لازم الاتباع است مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود». با استناد به متن این ماده ثابت می شود که آثار عقد و قرارداد های طرفین بر قائم مقام آن ها سرایت می کند.

دکتر کاتوزیان در تعریف قائم مقام گفته است: «قائم مقام کسی است که به طور مستقیم یا به وسیله نماینده خود در بستن قرارداد شرکت نداشته، ولی به سبب انتقال حقی از دارایی یکی از طرفین، آثار قرارداد دامن گیرش شده است». (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ۳۱۵)

۱-۱- قائم مقامی در انجام عمل حقوقی

عمل حقوقی: هر عملی که از روی قصد واقع شود و اثر قانونی داشته باشد خواه قصد مزبور انشاء باشد مانند قصد بایع و مشتری در عقد بیع خواه قصد انشاء نباشد مانند قصد اقرار کننده در حین اقرار طبق ماده ۱۲۶۲ ق.م عمل حقوقی در یک معنی بسیار وسیع عبارت است از هر عملی فعل یا ترک فعل که موضوع یک اثر قانونی باشد خواه از روی قصد باشد یا از روی عدم قصد مثل عقود و ایق گاهی قائم مقامی در انجام عمل حقوقی به جای دیگری است؛ یعنی کسی به جای دیگری کاری را انجام می دهد. ولی آثار حقوقی عمل وی متوجه فاعل نمی گردد، بلکه به شخص دیگری که کار برای او انجام گرفته می رسد. به این نوع قائم مقامی در اصطلاح حقوقی، به خصوص در قرارداد ها، نیابت گفته شده و نائب کسی است که به نمایندگی از دیگری برای او کاری را انجام می دهد.

(ب) قائم مقامی به واسطه پرداخت دین دیگری

گاهی نیز شخص ثالثی به واسطه دین مدیون به طلبکار وی، جانشین طلبکار شده و به قائم مقامی او حق مراجعه به مدیون را پیدا می کند.

۱-۲- قائم مقامی بر مبنای انتقال اموال و دارایی

در پاره ای از موارد نیز، قائم مقام ناشی از انتقال مال بوده و اشخاصی را که دارایی یا اموال دیگری به آنان منتقل می شود، قائم مقام ناقل یا مالک قبلی محسوب می نمایند. بر این اساس است که وارث را قائم مقام مورث و خریدار را درمورد مال مورد انتقال، قائم مقام فروشنده می شناسند. قائم مقامی در آثار سرایت قرارداد ها هم بر همین مبنا استوار بوده و کسانی را که آثار قرارداد های متعاقبین به همراه دارایی یا مال موضوع قرار داد به آن ها سرایت می کند، قائم مقام متعاقبین می نامند.

در مواد ۵۳، ۱۰۲، ۲۱۹، ۲۳۱، ۴۹۸ ق.م و ماده ۱۲ قانون کار و ماده ۱۷ قانون بیمه و هم چنین ماده ۳ قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسیله نقلیه موتوری قائم مقام با ذکر این اصطلاح و یا تنها با بیان مفهوم آن، بدین معنی مورد استعمال قرار گرفته است.

سر انجام باید این نکته را اضافه کرد که در پاره ای موارد نیز، قائم مقام هیچ کدام از معانی اصطلاحی و حقوقی یاد شده را نداشته و تنها معنای لغوی آن، یعنی «جانشین» مراد بوده است. مثل بند ۱ ماده ۲۹۲ ق.م که بیان می دارد: «وقتی که متعدد و متعدله به تبدیل تعهد اصلی به تعهد جدیدی که قائم مقام آن می شود به سببی از اسباب، تراضی نمایند در این صورت متعهد نسبت به تعهد اصلی بری می شود» که از قائم مقامی تعهدی به جای تعهد دیگر سخن گفته و مواد ۸۸۸ و ۸۸۹ ق.م که اولاد اولاد را قائم مقام والدین در بردن ارث از اجداد و جدات دانسته اند.

به طور کلی، تشخیص معنای قائم مقام بستگی به موقعیت بحث، مفهوم عبارت و قرائن موجود در متن دارد. به این معنی که اگر در بحث قرارداد یا نسبی بودن اثر عقد سخنی از قائم مقام به میان می آید، به طور معمول، منظور قائم مقامی در سرایت آثار قرارداد ها و مبتنی بر انتقال اموال است. (شمس، ۱۴۰۲، ۱۲۰) بنابراین، در مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ ق.م که زیر عنوان «اثر معاملات» از قائم مقام در کنار متعاقبین نام برده شده، همین معنی از قائم مقام نیز مورد نظر بوده است.

۲- اقسام قائم مقام

قائم مقام در حالت کلی به دو دسته کلی تقسیم بندی می شود و برای هر یک از آن ها قلمرو هایی در قانون تعریف شده است. اکنون جای دارد به ترتیب به بررسی انواع قائم مقامان و قلمرو عملکرد ها آن ها بپردازیم. ما در حقوق مدنی ایران دو نوع قائم مقام می بینیم:

۱- قائم مقام عام: قائم مقامی عام بر مبنای انتقال مجموع دارایی یا جزء مشاعی از آن استوار است. کسانی که تمام یا قسمتی مشاع از دارایی متوفی به آن ها می رسد، قائم مقامان عام محسوب می شوند. ورثه و به نظر عده ای موصی له به جزء مشاع از ترکه قائم مقامان عام متوفی و موصی هستند. از آن جایی که در حقوق ما، چنان که خواهیم دید، دلایل کافی برای قائم مقام عام شناختن موصی له وجود ندارد.

۲- قائم مقام خاص: دسته دیگر از اشخاصی که بدون دخالت و مشارکت در انعقاد عقدی، در معرض سرایت آثار آن قرار می گیرند، قائم مقامان خاص هستند. این اشخاص کسانی هستند که به واسطه انتقال مال یا حق معینی از سوی یکی از متعاقدين، حقوق و تعهدات مربوط به آن مال یا حق نیز به آن ها می رسد. مبنای قائم مقامی خاص، قبل از هر چیز در انتقال مال یا حقی از کسی به دیگری است؛ بنابراین، مادامی که مال یا حقی به کسی منتقل نشده، نمی توان او را قائم مقام خاص شناخت.

۲-۱- قائم مقام عام و قلمرو عملکرد آن

قائم مقامی عام در فرضی بروز می نماید که تمامی حقوق و تعهد های یک فرد (به غیر از حقوق و تعهداتی که قائم به شخص است) به دیگری منتقل شده و فرد اخیر به صورت کلی جانشین فرد اول گردد، در تعریف قائم مقام عام گفته شده است: کسی است که کل دارایی دیگری یا قسمت مشاعی از آن به او منتقل شده باشد مانند وارث نسبت به مورث در ترکه (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶) بخشی از این تعریف کاملاً قابل قبول است اما بخش دیگری که سخن از قسمت مشاعی به میان آورده جای بحث فراوان دارد که در موقع لازم به آن خواهیم پرداخت، علاوه بر این در تعریف قائم مقام عام گفته شده است: «... کسی را گویند که در کلیه حقوق و تکالیف شخص جایگزین او می گردد» (صفایی، ۱۳۸۲، ۱۶۷). همچنان که گفته شد آنچه که در حال حاضر موضوع بحث را تشکیل می دهد بررسی مصادیقی از قائم مقامی است که در ذیل عنوان قائم مقام عام قابل بررسی هستند، هرچند در اینکه آیا واقعا همگی این موارد می توانند مشمول این عنوان باشند یا خیر تردید وجود دارد و تلاش خواهد شد که تا حد امکان در این مقاله به نکات مورد تردید اشاره شود.

۲-۱-۱- وراثت

از آن جایی که قائم مقامی عام و خاص از حیث قلمرو و شروط با هم تفاوت دارند، در تعیین حدود و شروط قائم مقامی عام باید احکام مربوط به دارایی و ترکه و مقررات راجع به ارث نیز رعایت گردد؛

زیرا قائم مقامی عام چنان که گفته ایم، بر مبنای انتقال دارایی استوار بوده و ورثه به این دلیل قائم مقام مورث خود هستند که دارایی وی به آن ها می رسد. می دانیم که در فقه اسلامی و حقوق ما، به طور معمول به جای دارایی از ترکه یا ماترکه سخن گفته است و آن چه از متوفی باقی مانده و به ورثه او می رسد، به ترکه یا ماترکه معروف است. پس به تعبیری می توان گفت ترکه همان دارایی شخص است که بعد از فوت وی به ورثه اش می رسد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۱۰۹) بر این اساس، اگر مشخص شود که چه حقوق و تعهداتی در زمان حیات شخص به دارایی او می پیوند و با مرگ وی تحت عنوان ترکه به وارث منتقل می شود، محدوده جانشینی ورثه هم معین خواهد شد. اگر ثابت شود حق یا تعهدی وارد دارایی شخص نمی شود، در صورت فوت، داخل ترکه هم نگنجیده و قائم مقامی ورثه نسبت به آن منتفی خواهد بود. به علاوه، اگر چه جامه قائم مقامی عام جزء بر قامت وارث راست نمی آید.

مفهوم دارایی: دارایی در مفهوم عام خود عبارت است از مجموع حقوق و تکالیف مالی شخص. به عبارت دقیق تر دارایی ظرفیت دارا شدن حقوق و تکالیف مالی و اموال و دیون از اجزاء تشکیل دهنده آن است. (صفایی، قاسم زاده، ۱۴۰۱، ۱۷)

اولین و مهم ترین مصداق قائم مقام عام، وراثت هستند، می دانیم که وقتی یک فرد فوت کند کلیه دارایی او (به غیر از حقوق و تعهداتی که مقید به شخص او باشد) به وراثش منتقل می گردد، بنابراین وراثت جانشین متوفی نسبت به حقوق و تکالیف او شده و از جمله در مورد آثار قرارداد های منعقد شده توسط متوفی نیز این وراثت هستند که قائم مقام نامبرده بوده و حقوق و تکالیف ناشی از قرارداد به آنان انتقال خواهد یافت، برای مثال اگر متوفی به عنوان مستاجر قرارداد اجاره ای منعقد نموده باشد از این پس وراثت هستند که مالک منافع عین مستاجره محسوب شده و در عین حال پرداخت اقساط مال الاجاره نیز بر عهده آنان خواهد بود، همچنین اگر متوفی کالایی را به صورت نسیه خریداری نموده و مبیع نیز هنوز تسلیم نشده باشد وراثت حق دارند که تسلیم مبیع را از فروشنده خواسته و البته ثمن مبیع را نیز بایستی بپردازند.

اگر متوفی تنها دارای یک وارث باشد، اوست که به تنهایی قائم مقام متوفی می گردد اما اگر وراثت متعدد باشند همگی آنان در این مقام قرار خواهند گرفت. با این توضیح که قائم مقامی هر یک از آنان نسبت به سهم مشاعی که به ارث برده اند خواهد بود نه نسبت به تمامی ترکه، بنابراین حقوق هر وارث محدود است به آنچه که او از ترکه می برد و او حق دارد فقط آنچه که مربوط به

سهم او می شود بخواهد، بنابراین وارث مشاعی نمی تواند برای تمامی طلب متوفی اقامه دعوی نماید، متقابلاً تعهدات او نیز در همین چهارچوب قرار می گیرد و نمی توان وارث مشاعی را برای پرداخت تمامی دیون متوفی تعقیب نمود، ماده ۲۴۸ ق.ا.ح مقرر می دارد: «در صورتی که ورثه ترکه را قبول نمایند هر یک مسئول اداء تمام دیون به نسبت سهم خود خواهند بود» هرچند باید نگاهی به ماده ۶۰۶ ق.م نیز داشت که اجازه می دهد طلبکار برای دریافت آن قسمت از طلب خود که در سهم وارث معسر قرار گرفته است نیز به سایر وارث رجوع نماید و دلیل این امر نیز آن است که آنچه از ترکه نزد وارث مورد مراجعه است در واقع سهم خود او نبوده و وثیقه تمام بدهی متوفی است. (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۵۵) با تمام این احوال باید دانست که در هیچ یک از این موارد آنچه که بر عهده وارث قرار می گیرد از آنچه که او از ترکه به ارث برده بیشتر نبوده و جز در موارد استثنائی که وارث ترکه را بدون قید و شرط قبول کرده و از اثبات بیشتر بودن دیون از ترکه یا تلف ترکه بدون تقصیر، عاجز مانده باشد وارث ناچار نخواهد شد که مالی از اموال شخصی خود در راه ادای دیون متوفی بپردازد. ماده ۲۴۸ ق.ا.ح در ادامه می گوید: «مگر این که ثابت کنند دیون متوفی زائد بر ترکه بوده و یا ثابت کنند که پس از فوت متوفی ترکه بدون تقصیر آن ها تلف شده».

وقتی وارث ترکه را رد می نماید این امر به معنی سلب صفت وراثت نیست چرا که این صفت خود به خود با مرگ مورث برای وارث او ایجاد خواهد شد، نه قبول وارث به او این صفت را می دهد و نه رد او این صفت را از وی سلب می نماید همچنان که مواد ۲۵۴ و ۲۵۸ ق.ا.ح مؤید این گفته است، رد ترکه تنها به این معنی است که وارث نمی خواهد مسئولیتی در اداره ترکه و تصفیه آن داشته باشد، اگر متوفی طلبی دارد این طلب وصول شده و سرانجام به مالک یا مالکین واقعی آن یعنی وارث خواهد رسید و اگر دینی برعهده او است نیز از محل ترکه پرداخت خواهد شد. ناگفته پیداست احترامی که وارث ملزم است نسبت به قراردادهای منعقد شده توسط مورث خود بگذارد نشانه این نیست که او در دارایی منفی نیز قائم مقام مورث است چرا که هر قراردادی که توسط مالک یا صاحب حق منعقد گردد در هر حال و توسط همه افراد جامعه بایستی مورد احترام بوده و این امر منحصر به وارث نیست، به عبارت ساده تر اگر مورث قرارداد اجاره‌ای منعقد نموده باشد آیا می توان گفت که چون وارث ناگزیر از پذیرش قرارداد و احترام به آن هستند پس قائم مقام مورث می باشند؟ پاسخ منفی است زیرا این تنها وارث نیستند که ملزم به رعایت مفاد قرارداد هستند بلکه همه باید به این قرارداد احترام بگذارند و در واقع این امر چهره ای است از قابلیت استناد قرارداد ها.

تمامی آنچه که در مورد قائم مقامی وراثت گفته شد نسبت به تعهداتی صادق است که در زمره تعهدات قائم به شخص نباشد، منظور از تعهد قائم به شخص تعهدی است که وجود آن وابسته به وجود متعهد یا متعهد له بوده و قابل تسری به دیگری نباشد. برای نمونه اگر متوفی هنرمندی چهره دست بوده و تعهد نموده باشد که یک اثر هنری خلق نماید و قبل از انجام تعهد فوت کند اجرای تعهد را نمی توان از وراثت او مطالبه کرد، چنین تعهداتی بنا به وضع خاص خود مقید به مباشرت متعهد بوده و با فوت او خاتمه خواهند یافت. (صفایی، ۱۳۸۲، ۱۶۷)

۲-۱-۲- موصی له

تعدادی از نویسندگان کشورمان از موصی له نیز به عنوان قائم مقام متوفی یاد نموده و حتی او را در ردیف وراثت قرار داده اند و ظاهراً نظر به این دارند که موصی له که سهم مشاعی از ترکه برای او وصیت شده نسبت به سهم مزبور قائم مقام عام متوفی است، هر چند در کلام این گروه بالصراحه عبارت قائم مقام عام به چشم نمی خورد اما همین که موصیله را در کنار وراثت قرار داده اند خود دلالت بر این امر می نماید که موقعیت او را همانند وراثت تلقی می کنند. (امامی، ۱۳۷۱، ۱۵)

این نظر قابل انتقاد است و همگام با برخی از حقوق دانان باید گفت که وضع موصی له با وراثت قابل قیاس نیست، آنچه که نصیب موصی له می شود پس از تصفیه ترکه یعنی پرداخت هزینه های کفن و دفن و ادای دیون و نیز واجبات مالی متوفی است و آنکه موصی له قرار گرفته نه می تواند حقوق متوفی را نسبت به سهم خود مطالبه کند و نه اینکه الزامی به اجرای تعهدات موصی دارد، زیرا قبل از اینکه کار به پرداخت سهم موصی له برسد کلیه دیون و تعهدات متوفی از محل ترکه او پرداخت شده و دیگر محلی برای مراجعه به موصی له و تصور الزام او نخواهد بود، تردیدی در این امر نیست که چون پرداخت دیون مقدم بر حقوق موصی له است اجرای قرارداد (که از محل ترکه انجام می شود) در حقوق موصی له موثر واقع می شود اما این مسئله نشانه قائم مقامی او نیست. ممکن است گفته شود که چون قراردادهای موصی در برابر موصی له قابل استناد است او نمی تواند نسبت به عقد بی تفاوت بوده و ناچار از احترام به آن است اما پیش از این دیدیم قراردادی که واقع می شود نسبت به همه افراد جامعه قابل استناد بوده و همه باید به آن احترام گذارند و این مسئله خاص موصی له نیست. آنچه که در نهایت می توان دریافت این است که قائم مقامی نسبت به قرارداد زمانی صدق می کند که بتوان از جانشین پرداخت دیون ناشی از قرارداد را خواست و چون نمی

توان از موصی له چنین چیزی را مطالبه کرد قائم مقامی او (حداقل در این مورد خاص) منتفی است.

۲-۱-۳- طلبکاران

مصادق دیگری که در بحث قائم مقامی مورد توجه قرار می گیرد طلبکاران هستند که در حقوق ایران مسئله قائم مقامی آنان مورد تردید و محل تامل است، تعدادی از حقوق دانان کشورمان طلبکار را از مصادیق قائم مقام برشمرده و در این راه چنین استدلال کرده اند که طلبکار از کلیه تعهداتی که به نفع بدهکار به عمل آمده منتفع شده و و درعین حال ملزم است که تعهدات به عمل آمده توسط او را نیز محترم شمارد و لذا او نیز قائم مقام بدهکار است، برای مثال نیز به مسئله تاجر ورشکسته و اینکه اموال او متعلق حق طلبکاران قرار می گیرد اشاره نموده اند. (امامی، ۱۳۷۱، ۲۳۶) برخی دیگر نیز ضمن اینکه مطالب فوق را مورد تایید قرار داده اند اعتقاد دارند که این قائم مقامی که اعمال آن توسط مدیر تصفیه صورت می پذیرد از نوع قائم مقامی عام است زیرا اداره همه اموال شخص بدهکار را در بر می گیرد. (شهیدی ۱۳۸۲، ۹) علاوه بر این گفته شده که چون تصرفات مدیون در اموالش باعث افزوده یا کاسته شدن دارایی او شده و از طرفی طلبکاری که بدون دریافت وثیقه عینی تنها دارایی مدیون را وثیقه طلب خود دارد از این اقدامات مدیون متاثر می شود (چون کم یا زیاد شدن دارایی مدیون در هرحال نسبت به حال طلبکار موثر است)، لذا بایستی پذیرفت که در مواردی حق دارد که به جای مدیون طرح دعوی نموده یا ابطال عقود که توسط او واقع شده است را بخواهد، همین امر سبب شده است تا بسیاری از نویسندگان طلبکار را نیز قائم مقام به حساب آورند. (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ۱۲۷) حال به بررسی این مسئله می پردازیم، نخستین نکته این است که بحث قائم مقامی طلبکار اساساً زمانی می تواند به میان آید که دارایی موجود مدیون کافی برای تادیه دیون او نباشد و لذا در مواردی که چنین وضعی حاکم نیست خود به خود مسئله منتفی خواهد بود، اما حتی در چنین مواردی نیز پذیرش عنوان قائم مقامی برای طلبکار (دست کم در پاره ای از موارد) با اشکال مواجه شده است. پیش از این و در تعریف قائم مقام دیدیم، او کسی است که شخصا یا بوسیله نماینده خود در تشکیل قرارداد دخالت نداشته اما جانشین یکی از طرفین قرارداد شده و در نتیجه عهده دار یا بهره مند از اجرای قرارداد می شود، اما آیا این امر در مورد طلبکار صادق است؟ آنچه مسلم به نظر می رسد این است که قراردادهای منعقدۀ توسط مدیون، دین و الزامی برای طلبکار ایجاد نکرده و او را در برابر دیگران که طرف قرارداد مدیون بوده اند ملتزم نمی سازد (همچنانکه دیدیم در مورد وراثت نیز وضع به همین منوال است)، التزام او تنها احترام به قرارداد است که این

مسئله نیز خاص او نیست، ضمن اینکه بدیهی است قرارداد هایی که برای فرار از دین منعقد شده باشند مشمول این گفته نخواهند بود.

۲-۲- قائم مقام خاص و قلمرو عملکرد آن

قائم مقامان خاص اشخاصی هستند که به دلیل انتقال مال یا حق معینی، آثار قرارداد های انتقال دهنده نیز همان مال یا حق به آنها مستقل شده و در این زمینه جانشین ناقل می گردند. منظور از آثار قرار داد در بحث قائم مقام، تنها آثار الزام آور قرارداد، یعنی حقوق و تعهدات بوده و همه آثار قرار داد ها قابلیت انتقال به قائم مقام را ندارند. تنها حقوق و تعهداتی به قائم مقام خاص می رسند که قبلاً به موجب قرارداد یا علیه انتقال دهنده در رابطه با مال مورد انتقال ایجاد شده و جز توابع و لواحق آن مال باشد. طلبکاران عادی با دارای وثیقه قائم مقام بدهکار محسوب نمی شوند. همچنین، بر خلاف حقوق پاره از کشور ها در حقوق ما، سرایت حقوق و تعهدات به منتقل الیه موقوف به علم وی نبوده ولی در صورت چهل به وجود آن ها، می تواند قرار داد خود را با انتقال دهنده فسخ نماید. قائم مقام خاص کسی است که بدون شرکت و دخالت در انعقاد قراردادی به دلیل انتقال مال یا اموال معینی از جانب یکی از طرفین قرارداد، حقوق و تعهدات مربوط به آن مال نیز به وی منتقل می شود. دلیل این قائم مقامی در مرحله نخست حکم قانون است؛ یعنی قانون مدنی، از یک طرف در مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ علی الاطلاق عقد را همانند متعاقدين در مورد قائم مقامان آنها نیز لازم الاتباع و موثر دانسته و نویسندگان حقوق نیز، اطلاق قائم مقام را در موارد مذکور شامل هر دو دسته عام و خاص دانسته اند. از طرف دیگر، در موارد متعددی به طور خاص، حقوق و تعهدات متعاقدين را قابل انتقال به قائم مقامان خاص اعلام نموده است. در مرحله بعد، اراده و توافق متعاقدين و منتقل الیه است که باعث می شود حقوق و تعهدات انتقال دهنده به انتقال گیرنده و در این زمینه جانشین وی گردد. سرانجام، مهم ترین دلیل دیگر انتقال آثار قرارداد ها به منتقل الیه، ارتباط و پیوستگی میان این آثار با مال مورد انتقال است که سبب می شود حقوق و تعهدات قراردادی به عنوان توابع و لوازم مال مورد انتقال به انتقال گیرنده برسد.

۲-۲-۱- قائم مقامی ناشی از انتقال حقوق قراردادی (انتقال حق عینی)

اگر کسی حق یا تعهد خاصی را به دیگری انتقال دهد در تمام آن حقوق و تعهدات انتقال گیرنده جانشین انتقال دهنده خواهد بود. در قرارداد هایی که حق عینی به سود یا زیان مالک به وجود می

آورد انتقال گیرنده قائم مقام مالک است چون این قراردادها موجب فزونی یا کاهش حق مورد انتقال می شود در واقع مالک با همه اوصاف حقی را انتقال می دهد و انتقال گیرنده می پذیرد. این حق عینی حقی است که شخص به طور مستقیم و بدون واسطه نسبت به مالی پیدا می کند و کامل ترین نوع آن مالکیت است. حق انتفاع و ارتفاق از اجزاء حق مالکیت است. وقتی ملکی به فروش می رسد و فردی در آن حق عبور دارد خریدار به جای مالک قبلی جانشین وی می شود. انتقال گیرنده اصولاً در مورد قراردادهایی که انتقال دهنده درباره حق مورد معامله بسته است قائم مقام او نیست چرا که قائم مقامی خاص با انتقال حق خاصی یا عین معینی به دیگری برای او به نسبت همان مال یا حق ایجاد می شود. اما در مورد معاملاتی که پیش از انتقال انجام شده و موضوع آن ذات حق مورد یا از لوازم و توابع آن است انتقال گیرنده را باید قائم مقام مالک سابق دانست زیرا در این گونه موارد آثار عقد جزو حق یا مال شده و انتقال گیرنده نیز آن را به همان صورت مالک می شود.

۲-۲-۲- قائم مقامی ناشی از انتقال موقعیت قراردادی (انتقال طلب)

از جمله مواردی که شخص ثالث قائم مقام طرف عقد می شود فرضی است که یکی از دو طرف موقعیت قراردادی و وضع حقوقی خود را به دیگری انتقال می دهد و او را در این مورد قائم مقام خود می کند. در موردی که مستأجر با داشتن حق انتقال به غیر اجاره را به دیگری واگذار می کند در واقع او را جانشین همه حقوق و تعهدات خود می کند و مستأجر جدید را به جای خود می نشاند. در مورد امکان و شرایط انتقال قرارداد قانون مدنی حکمی ندارد آنچه بیشتر مطرح شده انتقال طلب و دین بوده است. «انتقال طلب عقدی است که به استناد آن طلبکار حقوق خود را به ثالثی که در این عقد طرف قرارداد محسوب است انتقال می دهد، منتقل الیه قائم مقام ناقل می شود».

موضوع انتقال طلب باید حق شخصی باشد. انتقال دین قراردادی است بین دو طرف مبنی بر انتقال دین از ذمه مدیون به ذمه ثالث. بعد از انتقال دین ذمه مدیون اصلی بری و ذمه ثالث که همان مدیون جدید است مشغول می شود و ثالث جایگزین مدیون اصلی می شود. در انتقال قرارداد تنها هدف این نیست که دین یا طلب ناشی از عقد به دیگری واگذار شود مقصود این است که انتقال گیرنده جانشین و قائم مقام خاص طرف قرارداد شود و از تمام ویژگی های موقعیت قراردادی بهره مند باشد. در پیمان های خصوصی که با توجه به شخصیت دو طرف بسته می شود و قائم به شخص است انتقال قرارداد امکان پذیر نیست اما در گروه دیگر قراردادها که توجهی به شخصیت طرفین

نمی شود و بیشتر چهره تجارتي و مبادله اموال دارد تغيير طرف قرارداد تعارضی با مفاد تراضی ندارد زیرا شخصیت مطرح نیست.

۳- آثار و نتایج قائم مقامی

اصل نسبی بودن قرارداد ها به عنوان یکی از اصول مهم حقوقی، ناظر به آثاری از قراردادی است ناشی است از تراضی و توافق طرفین قرارداد باشد. بر اساس اصل نسبی بودن قرارداد، عقد تنها نسبت کسانی که خود یا نماینده آن ها در انعقاد عقد مداخله داشته اند موثر است و عقد نمی تواند برای کسی که در انعقاد آن دخالت نداشته اثری داشته باشد بنابراین باید دانست این عقود آثاری برای اشخاص دیگر دارند.

۳-۱- نسبی بودن آثار قرار داد و موقعیت قائم مقامان

قرارداد قدرت و اعتبار خود را از اراده متعاقدين کسب کرده و طبیعی است که آثار الزام آور آن تنها متوجه طرفین عقد، یعنی کسانی که این آثار را اراده کرده اند، بشود. این قاعده که به نسبی بودن آثار قراردادها موسوم و در همه نظام های حقوقی معتبر پذیرفته شده، محصول اصل حاکمیت اراده و لازمه منطقی آن است. اما در کنار این قاعده، پاره ای از مصالح و ملاحظات دیگر اقتضا می کند که گاهی آثار قرارداد از دایره نسبی متعاقدين فراتر رفته و به اشخاص دیگری که در انعقاد آن دخالت نداشته اند، سرایت کند. این تجاوز از حریم نسبی عقد، در مواردی به واسطه انتقال مال صورت گرفته و توجیه می شود. آثار قرارداد هایی که متعاقدين بسته اند با انتقال دارایی آنان یا مال موضوع قرارداد، به منتقل الیه سرایت کرده و بر این اساس، قائم مقام ناقل در مورد آثار قرارداد های او می شوند.

۳-۲- اختصاص قائم مقامی به مرحله اثر گذاری قرارداد

تفکیک میان دو مرحله تشکیل و تکوین عقد از اثر گذاری آن، توضیح مفهوم قائم مقام و درک موقعیت او را آسان تر می کند. مرحله تشکیل و انعقاد عقد همواره و منطقی مقدم بر اثر گذاری است. تا عقدی منعقد نشود آثار آن به وجود نمی آید. بعد از اینکه قرارداد در عالم اعتبار به فراهم آمدن شرایط لازم تکوین پیدا کرد، آثار آن نیز به تدریج یا فوراً تحقق می یابد. اثر گذاری منطقی مربوط به قراردادی است که صحیحاً واقع شده و عقد باطل اصولاً هیچ گونه اثری ندارد. چنان که ماده ۳۶۵ ق.م.هم در بحث از اثر عقد بیع که ایجاد مالکیت است، مصداقی از این قاعده را بیان کرده است و

بیان می دارد: «بیع فاسد اثری در تملک ندارد»؛ بنابراین، بحث از آثار قرارداد باطل و در نتیجه قائم مقامی نسبت به چنین قراردادی علی القاعده صحیح و موجه نخواهد بود. البته، در صورت بطلان قرار داد، ممکن است طرفین عقد باطل در برابر هم دیگر حقوق و تعهداتی پیدا کنند، ولی این امور مطلقاً ناشی از اثر گذاری عقد باطل نبوده و منشا آن حکم قانون است. برای مثال، کسی که در اثر عقد باطلی بر مال دیگری تسلط پیدا کرده، متعهد به استرداد آن مال است ولی این تکلیف نه محصول اثر عقد، بلکه ناشی از حکم قانون است. (ماده ۳۶۶ ق.م.) ناگفته نمانیم که بحث قائم مقامی در مرحله انعقاد عقد هم قابل طرح است. (شهیدی ۱۳۷۹، ۸۱)

۴- بررسی نظایر قائم مقامی قانونی در سایر قوانین و فقه

یک راه مناسب برای شناخت بهتر قائم مقامی وجود دارد و آن بررسی نهادهای مشابه آن است. فایده دیگر مطالعه این مفاهیم بررسی و نتیجه گیری دقیق تر درباره فقدان یا وجود نهاد قائم مقامی با پرداخت در حقوق ایران است. موارد مشابهی برای قائم مقامی در قوانین مدنی و تجاری و سایر قوانین وجود دارد که از آن جمله می توان به قائم مقامی قانونی شخص غاصب، و یا مرتهن در بحث رهن مکرر، یا شخص ثالث پرداخت کننده وجه سند تجاری اشاره نمود. از مثال های دیگر می توان به ماده ۳۸۸ ق.ت که بیان می دارد: «متصدی حمل و نقل مسئول حوادث و تقصیراتی است که در مدت حمل و نقل واقع شده اعم از اینکه خود مباشرت به حمل و نقل کرده و یا حمل و نقل کننده دیگری را مامور کرده باشد. بدیهی است که در صورت اخیر حق رجوع او به متصدی حمل و نقلی که از جانب او مامور شده محفوظ است» و مواد ۷۶ و ۸۲ قانون اجرای احکام مدنی (بحث رجوع محکوم له پرداخت کننده حق الزمه ارزیاب به محکوم علیه) اشاره کرد.

۴-۱- قائم مقامی قانونی غاصب

از مفاد ماده ۳۱۸ قانون مدنی استنباط می شود غاصبی مدیون مال است که آن را تلف کرده باشد و دیگری نیز که با استیلاء نامشروع خود آن مال را غصب نموده اما آن را تلف نکرده اند مسئول خواهند بود. پس اگر مسئولی دین تلف کننده مال را بپردازد به این وسیله قائم مقام مالک می شود و می تواند از این طریق به مدیون رجوع نماید. بر اساس فقه امامیه در تعاقب ایادی غاصبان، مالک می تواند به هر کدام که بخواهد یا به همه آن ها مراجعه نماید زیرا هر کدام از ایشان غاصب بوده و محکوم به رد عین یا قیمت هستند. حال اگر یکی از غاصبان عین یا مبلغ را بپردازد در اثر پرداخت

جانشین مالک در رجوع به متلف خواهد شد. به عبارت دیگر در نتیجه این جانشینی، غاصبی که خسارت مالک را جبران نموده از غاصبی که مال در دست او تلف شده است طلبکار می شود. پس ترتیب امکان رجوع این غاصب به متأخران خود، به قائم مقامی مالک است نه بر مبنای ضمان آنها در برابر او به گفته برخی پرداخت دین دیگری می تواند نتیجه تراضی ثالث با مدیون یا دائن باشد اما در فرض ما قائم مقامی قانونی است. هدف از این جا به جایی استقرار ضمان بر عهده غاصبی است که مال در زمان استیلاء او تلف شده است و قائم مقامی وسیله تحقق آن است.

۴-۲- قائم مقامی قانونی مرتهن در رهن مکرر

از نهادهای دیگر و مشابه جانشینی قائم مقامی، قائم مقامی مرتهن می باشد. در موضوع رهن مکرر در صورتی که توافقی در میان مرتهنین نباشد، به موجب نص قانون ثبت، قائم مقامی در اثر پرداخت مجوز رجوع مرتهنین به یکدیگر در رهن مکرر خواهد بود. به حکم ماده ۳۴ مکرر قانون ثبت دو نفری که به ترتیب مالی را در رهن خود دارند، میان آنها حکم می شود که ابتدا حقوق بستانکار نخستین استیفاء شود و بعد نوبت به بستانکار دوم رسد و وی از باقی مانده رهن استفاده کند (مورد رهن مکرر در طول یکدیگر). در این فرض بستانکار دوم می تواند طلب بستانکار اول را بپردازد و نسبت به استیفاءی طلب خود از مال مرهون قائم مقام بستانکار اول گردد. به عقیده برخی این مورد را نیز می توان از موارد جانشینی در اثر پرداخت در حقوق ایران دانست.

۴-۳- قائم مقامی ثالث پرداخت کننده وجه اسناد تجاری

به استناد ماده ۲۷۱ قانون تجارت شخص ثالثی که وجه برات را پرداخته دارای تمام حقوق وظایف دارنده برات است. همچنین به استناد ماده ۲۴۹ همان قانون، صادرکننده برات، محال علیه و ظهرنویس ها در برابر دارنده برات مسئولیت تضامنی دارند. ظهرنویس ها مدیون نیستند ولی به منظور تضمین حق دارنده برات مسئول پرداخت آن قرار می گیرند؛ پس هرگاه دارنده به یکی از آن ها رجوع کند، ظهرنویس پرداخت کننده نیز به قائم مقامی او حق رجوع به برات دهنده و ظهرنویس های پیش از خود را که در مسیر استقرار دین بر ذمه برات دهنده واقع شده اند دارد.

مقررات برات در مورد سایر اسناد تجاری (سفته و چک) نیز قابل اجرا است. شاید ابتدا به نظر آید لازم نیست شخص ثالث، مأذون باشد. شخص ثالثی که برات را پرداخته، دارای کلیه حقوق دارنده برات است. این قائم مقامی مطلق بوده و تنها در مورد افراد مأذون نیست. اگر چه قانون می گوید او

در همه حقوق شخص اصیل جانشین می شود اما این طور نیست. به عنوان مثال اگر شخص ثالث براتی را به نفع ظهرنویس سوم پرداخت کند نمی تواند به همه ظهرنویسان مراجعه نماید. بلکه حق مراجعه به برات گیر، برات دهنده و ظهرنویسان قبل (اول و دوم و سوم) را دارد و حق رجوع به ظهرنویسان چهارم و پنجم را ندارد. اگر کلیه حقوق دارنده برات را داشت می توانست به همه ظهرنویسان رجوع کند. (فخاری، ۱۳۸۷، ۶۳)

۵- قائم مقام تجاری

نوع دیگری از قائم مقام که در قانون تجارت بیان شده است قائم مقام تجاری است. در ماده ۳۹۵ ق.ت در تعریف قائم مقام تجاری چنین بیان داشته است: «قائم مقام تجاری کسی است که رئیس تجارت خانه او را برای انجام کلیه امور مربوطه به تجارت خانه یا یکی از شعب آن نایب خود قرار داده و امضای او برای تجارت خانه الزام آور است. سمت مزبور ممکن است کتبا داده شود یا عملاً».

به تعبیر دیگر قائم مقام تجاری نماینده و نایب رئیس تجارت خانه است و اعمال لازم را به نمایندگی و به نام و به حساب رئیس تجارتخانه انجام می دهد نه برای خودش. رئیس تجارت خانه می تواند اختیارات قائم مقام تجاری را محدود کند اما از آنجا در ماده ۳۹۶ ق.ت مقرر می دارد: «تجدید اختیارات قائم مقام تجاری در مقابل اشخاصی که از آن اطلاع نداشته اند معتبر نیست» برای اینکه اختیارات قائم مقام تجاری در مقابل همه معتبر باشد، لازم است که این امر به اطلاع عموم برسد. در ماده ۳۹۸ ق.ت که چنین مقرر داشته است: «قائم مقام تجاری بدون اذن رئیس تجارت خانه نمی تواند کسی را در کلیه کار های تجارت خانه نایب خود قرار دهد».

با فوت یا حجر رئیس تجارتخانه قائم مقام تجاری من عزل نمی شود بلکه با انحلال شرکت، قائم مقام تجاری من عزل است. در مباحث حقوق تعهدات قائم مقام شخصی است که نه طرف عقد و تعهد است و نه نماینده او، بلکه شخصی است که به واسطه انتقال مال و حق یا تعهدی از یک طرف عقد به وی به صورت جانشینی از آثار عقد و تعهد متاثر می شود. قائم مقام تجاری و سایر کسانی که در قسمتی از امور تجارت خانه نمایندگی دارند، جانشین تاجر به شمار نمی آیند بلکه صرفاً بصورت نمایندگی اعمال تجاری انجام می دهند فلذا تاجر محسوب نمی شوند ولی معاملاتی که برای امور تجاری تجارت خانه انجام می دهند تجاری محسوب می شود. (مستنداً به ماده ۳ ق.ت و بند ۳ آن)

قلمرو حدود اختیارات قائم مقام بستگی به اختیارات اعطایی از سوی اصیل می باشد و هر گونه تعدی و تفریط موجب مسئولیت وی می گردد. تعهدات قائم مقام تجارتي یا ناشی از تعهدات امانی قائم مقام تجاری است که شامل مواردی چون عدم تفویض یا نائب گرفتن کسی برای کلیه کارهای تجارت خانه، عدم کسب منافع مخفی و عدم افشای امور تجارتخانه، رعایت مصلحت تجارتخانه، نداشتن تعارض در منافع با اصیل و یا ناشی از اجرای قائم مقام تجارتي است که شامل اجرای قرارداد و به کار بستن مهارت و مراقبت معقول و اطاعت از دستورات اصیل و ارائه اطلاعات لازم است. قواعد حاکم بر مسئولیت مدنی قائم مقام تجارتي در حقوق ایران و فرانسه تابع قواعد عام مسئولیت مدنی است و نظام ویژه ای در این خصوص تدوین نشده است. علاوه بر این، مسئولیت مدنی در حقوق تعهدات هم در حقوق ایران و هم در حقوق فرانسه، عنوانی است برای بیان الزام قانونی جبران ضررهای ناروا. خواه این ضرر از شکستن پیمان و نقض عهد حاصل آید یا از تخطی از تکلیف عمومی احتیاط و عدم اضرار به غیر. بر این پایه، مسئولیت مدنی دو شاخه مهم دارد: مسئولیت قراردادی و الزام های خارج از قرارداد. در میان نظام های حقوقی گوناگون، لزوم پیش بینی پذیری زیان در هر دو قسم مسئولیت مورد پذیرش است. در حقوق فرانسه، مسئولیت قراردادی قلمرو مرسوم قاعده پیش بینی پذیری زیان است و اجرای آن در مسئولیت قهری به طور تلویحی و با توسل به مفاهیم مشابه، نظیر مستقیم بودن زیان یا مسلم بودن زیان پذیرفته شده است.

۶- تفاوت قائم مقام و نماینده

قائم مقام، شخصی است که به جانشینی دیگری دارای حقوق و تکالیف او می گردد. چندین مصداق قائم مقام که قبلاً نیز اشاره شد:

- ۱- قائم مقام عام: وارث، قائم مقام مورث است.
 - ۲- قائم مقام خاص: منتقل الیه، قائم مقام انتقال دهنده است.
 - ۳- قائم مقام تجارتي: نماینده و نایب رئیس تجارت خانه است.
- اما نمایندگی عنوانی است که بر مبنای آن شخص اقدام به انجام عملی حقوقی به نام شخص دیگر، به حساب او و به منظور تأمین اهداف او می نماید. نماینده انواع متفاوتی دارد که در آینده به آنها خواهیم پرداخت.

قائم مقام کسی است که مستقیماً در عقد و یا قرارداد مداخله نداشته ولی آثار آن به جهتی از جهات متعاملین به او سرایت می کند و از آثار آن متأثر می شود برای مثال: شخص «الف» و شخص «ب» عقد بیع در مورد یک زمین انجام می دهند و شخص «الف» متعهد می شود که صدور سند مالکیت کند، بعد از آن شخص «ب» زمین را به شخص «ج» می فروشد؛ در این مورد شخص «ج» می تواند به سمت قائم مقامی از شخص «ب» (قائم مقام خاص) از شخص «الف» استرداد صدور سند مالکیت را درخواست کند. در این مثال با اینکه شخص «ج» در عمل عقد نقش نداشته بود ولی از آثار آن متأثر شد. اما در نماینده شخص خود در عمل حقوقی نقش دارد. در نمایندگی، نماینده، جانشین فرد نمی گردد، بلکه صرفاً، به نیابت از جانب او، اعمالی را انجام می دهد اما قائم مقام جانشین فرد شده و از حقوق و تکالیف وی برخوردار می گردد.

نمایندگی در حقوق که ممکن است بر اثر حکم قانون (نماینده قانونی) یا دادگاه (نماینده قضایی) یا قرارداد (نماینده قراردادی) ایجاد شود یعنی شخصی به نام و به حساب دیگری و برای اهداف او اعمالی را انجام دهد.

نماینده قانونی: نماینده قانونی، یکی از انواع نمایندگی حقوقی به مفهوم اخص، در مواردی است که نمایندگی شخص نماینده، به طور مشخص، در قانون مورد پیش بینی قرار گرفته و وظایف او، تعیین گردیده است. بنابراین، به علت تعیین و تکلیف قانون، اراده هیچکدام از طرفین، در امر نمایندگی موثر نیست. مانند نمایندگی قانونی پدر و جد پدری از فرزند خود که در حقوق، تحت عنوان ولایت قهری پدر و جد پدری نیز شناخته می شود. بنابراین، اگر شخصی، با نمایندگی قانونی از طرف دیگری، اقدام به اقامه دعوا نمود، باید با ارائه دلایل لازم، سمت خود را ثابت کند. مثلاً ولی قهری، باید شناسنامه و اوراق هویتی خود را به دادگاه ارائه نماید. علاوه بر ولی قهری، نمایندگی وزرا و روسای سازمان ها از وزارتخانه ها و سازمان ها و موسسات، نوعی نمایندگی قانونی محسوب می گردد.

نماینده قضایی: نماینده قضایی، نوع دیگری از نمایندگی است که به موجب رای دادگاه، تعیین و اعلام می گردد و از مصادیق آن، می توان به نمایندگی قیم از صغیر و مجنون و همچنین، امین غایب مفقودالاثر که در قانون امور حسبی، مورد پیش بینی قرار گرفته اند اشاره کرد. بنابراین، در تعیین نماینده قضایی، حکم دادگاه است که مبنا قرار می گیرد نه حکم قانونی.

نماینده قراردادی: نماینده قراردادی، نمایندگی است که به موجب قرارداد میان طرفین شکل می گیرد و به موجب قرارداد، شخص، با رضایت، اقدام به اعطای نیابت، به دیگری می کند تا نماینده، به

نام و به حساب او، اعمالی را انجام دهد. انواع آن را می توان شامل نمایندگی وکیل دادگستری، مشاوران پروانه دار و نمایندگان حقوقی وزارتخانه ها، حق العمل کار و ... دانست.

نوع دیگری نیز از نماینده که دکتر توکلی بدان اشاره کرده است نماینده ایقاعی است. نمایندگی ایقاعی نوعی نماینده است که در آن شخصی به موجب یک ایقاع نماینده دیگری شده باشد. برای مثال وصی یک نماینده ایقاعی است یا متولی مال موقوفه نیز یک نماینده ایقاعی است. (توکلی، ۱۴۰۲، ۱۹۷).



نتیجه گیری

قائم مقامان متعاملین اشخاصی هستند که به طور مستقیم یا به وسیله نمایندگان خود در انعقاد عقدی شرکت نداشته اند، ولی حقوق و تعهدات و یا مسئولیت تعهدات ناشی از قرارداد به همراه تمام یا قسمتی از دارایی یکی از متعاقدين یا مال موضوع قرارداد به آنها سرایت می کند. به طور معمول، قائم مقامان را به دو گروه عام و خاص تقسیم می کنند. در قائم مقامی عام، مبنای انتقال تعهدات متوفی به ورثه وجود رابطه خویشاوندی میان آنان، وجود ترکه و قبول آن از سوی قائم مقام است. اما دلیل انتقال حقوق قراردادی متوفی به ورثه او، حکم ارث است که توسط شارع و قانون گذار بیان شده است. مبنای قائم مقامی خاص، وجود پایگاه عینی در مورد حقوق و تعهدات قراردادی است به نحوی که حقوق و تعهدات مزبور با مال مورد انتقال چندان پیوند داشته باشند که جزء توابع و لوازم آن محسوب شوند. در حقوق ما، تنها سبب قائم مقامی عام، ارث است و موصی له و طلبکار، قائم مقام تلقی نمی شوند. در رابطه با اسباب قائم مقام خاص هم باید گفت احوال قراردادهایی که موجب انتقال مال یا حقی به دیگری می شوند می توانند از موجبات قائم مقامی خاص انتقال گیرنده باشند. قائم مقام عام کسی است که در کلیه حقوق و تکالیف یک شخص جانشین او می شود. قائم مقامان خاص متعاقدين اشخاصی هستند که به دلیل انتقال مال یا حق معینی، آثار قراردادهای انتقال دهنده نیز همراه آن مال یا حق به آنها منتقل شده و در این زمینه جانشین ناقل می گردند. تنها حقوق تعهداتی به قایم مقام خاص می رسد که به موجب قرارداد یا علیه انتقال دهنده در رابطه با مال مورد انتقال ایجاد شده و جزو توابع و لواحق آن مال باشد.

دسته سوم از قائم مقامی که در قانون تجارت مورد بحث قرار گرفته، قائم مقام تجارتي است. در ماده ۳۹۵ ق.ت در تعریف قائم مقام تجارتي چنین بیان داشته است: «قائم مقام تجارتي کسی است که رئیس تجارت خانه او را برای انجام کلیه امور مربوطه به تجارت خانه یا یکی از شعب آن نایب خود قرار داده و امضای او برای تجارت خانه الزام آور است. سمت مزبور ممکن است کتباً داده شود یا عملاً».

قائم مقام با نماندگی دارای تفاوت های بسیاری است. به بیان دیگر قائم مقام شخصی است که به جانشینی دیگری دارای حقوق و تکالیف او می گردد و جانشین فرد می شود ولی نماینده، عنوانی است که بر مبنای آن شخصی اقدام به انجام عملی حقوقی به نام شخص دیگری، به حساب او و به منظور تأمین اهداف او می نماید. قائم مقام کسی است که مستقیماً در عقد و یا قرارداد مداخله

نداشته ولی آثار آن به جهتی از جهات متعاملین به او سرایت می کند ولی نماینده مستقیما در انجام عمل حقوقی نقش دارد.



منابع

- امامی، سید حسن (۱۳۷۱)، حقوق مدنی، جلد ۱ و ۲، چاپ پانزدهم، تهران، انتشارات اسلامی.
- توکلی، محمد مهدی (۱۴۰۲)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، چاپ شانزدهم، تهران، نشر مکتوب آخر.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۶)، ترمینولوژی حقوق، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات گنج دانش.
- دارویی، عباسعلی (۱۳۸۳)، قائم مقامی با پرداخت، رساله دکتری دانشگاه تهران.
- شمس، عبدالله (۱۴۰۲)، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، جلد ۱، چاپ چهل و ششم، تهران، انتشارات دراک.
- شهیدی، مهدی (۱۳۷۹)، تشکیل قراردادهای و تعهدات، جلد ۱، چاپ سوم، تهران، نشر حقوقدان.
- شهیدی، مهدی (۱۳۸۲)، آثار قراردادهای و تعهدات، چاپ اول، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- صفایی، سیدحسین (۱۳۸۲)، دوره مقدماتی حقوق مدنی، قوانین عمومی قراردادهای، جلد ۱، تهران، نشر میزان.
- صفایی، سید حسین، قاسم زاده، سید مرتضی (۱۴۰۱)، حقوق مدنی اشخاص و محجورین، چاپ سی و دوم، تهران، نشر سمت.
- فخاری، امیرحسین (۱۳۸۷)، جزوه حقوق تجارت ۳ اسناد تجاری (برات، سفته، چک)، تهران، انجمن علمی دانشکده حقوق دانشگاه امام صادق.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶)، مسئولیت مدنی، جلد ۳، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹)، نظریه عمومی تعهدات، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹)، مشارکتها و صلح، تهران، انتشارات گنج دانش.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، قواعد عمومی قراردادهای، جلد ۲، چاپ هفت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۲)، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، چاپ شصت و هفتم، تهران، بنیاد حقوقی میزان.

کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۰)، دوره مقدماتی ارث، چاپ هفتم، تهران، بنیاد حقوقی میزان.



Examining the types of succession and its conditions in the subject law of Iran

Ghasem pouriman^۱ / Araz faraji^۲

Article number: JHVMN-۲۴۱۱-۱۲۵۰

abstract

A succession is a person who takes the place of another person and does his work. The succession sometimes acts for the implementation of other personal goals and sometimes for the implementation of his own goals. In general, the succession is divided into two types, the first type is the general succession, such as the heirs of the deceased, and the second type is the special succession, such as the person who becomes the owner of another person's car by concluding a contract, and the car is transferred to him, which in the term It is called transferee. A succession is a person who, without an intermediary or through a representative, did not play a role in the conclusion of the contract and in the structure or formation of the contract, but as a result of the transfer of the rights and obligations of one of the parties to him, he becomes the substitute of the main party and benefits from the rights and benefits of the contract. And in return he will stick to his commitments. Sometimes, some legal writers use the two words representative and succession instead of each other, but these two words are independent of each other in such a way that in the representation, the representative acts on behalf of the principal and as a result, profit and The loss of his action will be towards the principal, while the succession becomes the owner of the right and exercises his right on his behalf. In this article, we aimed to investigate the types of succession with a descriptive-analytical method and answer these questions: What are the examples and foundations of succession in Iranian law? What are the types of general and special succession and the scope of their performance in Iranian law.

Keywords: civil responsibility, legal aspects, general and special succession, representation, transferee.

^۱. Ph. D of private law and Researcher of private Law, Ardabil Branch, Islamic Azad University, Ardabil, Iran. g.pouriman@gmail.com

^۲. Law undergraduate student, Islamic Azad University, Ardabil, Iran (Corresponding author). Email: arazfaraji۴۵@gmail.com